

قیامها و توفانهای انقلابی در شرق میانه

سرور یورش

۱۲ مارچ ۲۰۱۱

قیام مردم تونس در اواسط جنوری امسال حاکمیت استبدادی ۲۳ ساله زین العابدین بن علی را برانداخت و او را وادار به فرار از کشور نمود. دیری نگذشت که امواج قیامها و توفانهای انقلابی سرتا سر شرق میانه و شمال افریقا را فراگرفت.

سرنوئی آخرین فرعون مصر

در ۲۵ جنوری قیام خودجوش مردم مصر با تظاهرات چند صد نفر از جوانان قاهره، پایتخت آنکشور، به ابتکار جنبش ۶ اپریل آغاز گردید و بسرعت هزاران نفر با آنها پیوستند. در روزهای بعدی صدها هزار از ساکنان قاهره از اقشار مختلف مردم به جاده های قاهره سرازیر شدند و به تظاهرات اعتراضی وسیع پرداختند. همزمان با آن، تظاهرات مردم به شهرهای سکندریه، سویز، اسماعلیه و دیگر شهرهای مصر گسترش یافت.

مردم در میدان التحریر (میدان آزادی) تحصن نمودند و در آن خیمه ها و کمپها برافراشتند و در بعضی خیابانها باریکادها تأسیس نمودند. تظاهرات مسالمت آمیز و عاری از خشونت بود. مردم شعارهایی برضد رژیم استبدادی و فساد اداری، فقر و بیکاری و در دفاع از حقوق و آزادیهای دموکراتیک خویش مطرح نمودند. در رأس همه این خواستها استعفیای حسنی مبارک، رئیس جمهور آنکشور، که در طی ۳۰ سال گذشته رژیم ترور و اختناق را بر آنها تحمیل نموده بود، قرار داشت.

پس از دو هفته تلاشهای مذبحانه رژیم، بهمگان روشن گردید که هیچ یک از وسایل حفاظتی عظیمی که حسنی مبارک در اطراف خود تعبیه نموده بود - نه دستگانه بزرگ ترور و اختناق رژیم او، نه حمایت امریکا و دیگر متحدین غربی او، نه دوستان منطقه ای او، نه دولت خون آشام اسرائیل - که او و خلفش، انور السادات، با وساطت امریکا، معاهده صلح سال ۱۹۷۹ را به قیمت زیر پا کردن حقوق مردم فلسطین با اسرائیل منعقد نموده بود - و نه صدها میلیارد دلار که خود و خانواده و اطرافیان نزدیکش از دارایی عامه دزدیده و در بانکهای داخلی و خارجی اندوخته بودند - نتوانست او را از سقوط حتمی نجات دهد.

سرانجام ، پس از ۱۸ روز قیام ظفرآفرین ، بتاريخ ۱۱ فبروری حسنی مبارک از تخت فرعونى اش پایین آورده شد و مردم مصر به نخستین پیروزی تاریخی خود نایل آمدند . پیروزی مردم ۸۰ ملیونی کشورباستانی مصر تمام جهان را تکان داد و جهان عرب را ، که مصرقلب آنرا تشکیل میدهد ، به لرزه درآورد .

بلافاصله پس از مصر ، امواج خروشان اعتراضات و قیام های مردمی بسرعت به دیگر کشورهای شرق میانه و شمال افریقا ، از جمله یمن ، اردن ، الجزایر ، ایران ، عراق ، لیبیا ، مراکش ، بحرین ، عمان ، سوئدان و عربستان سعودی نیز گسترش یافت .

من از تفصیل آنچه که در تونس و مصر گذشت و آنچه که هم اکنون در دیگر کشورهای منطقه جریان دارد صرف نظر مینمایم و نخست پس منظر تاریخی و عوامل اقتصادی و سپس پی آمد-ها و درسهای این قیامها را مورد بررسی قرار میدهم .

پس منظر تاریخی

دکاتورها و حکام خود کامه ورژیمهای استبدادی آنان در تمام کشورهای جهان ، از جمله در شرق میانه و شمال افریقا ، که اکنون با توفان خشم مردم مواجه اند ، میراث شوم دوران جنگ سرد است .

جنگ سرد بصورت ابتدایی در دومین دهه قرن بیستم آغاز گردید و بعد از جنگ جهانی دوم شکل و محتوی یک جنگ سرد تمام عیار را بخود گرفت . امریکاشوروی بحیث فاحین عمده جنگ جهانی دوم ، که به ابرقدرتهای آن دوران مبدل گشته بودند ، در رأس دو قطب جنگ سرد قرار گرفتند . کشورهای پیشرفته صنعتی غرب ، که بنام کشورهای گروپ ۷ یاد میشوند ، بدور امریکا متحد شدند . در حالیکه اتحاد شوروی و اقمار اروپای شرقی آن صف مقابل را تشکیل دادند . این قطبهای متخاصم در تاریخ بنام اردوگاههای شرق و غرب نیز یاد شده اند . چین ، بنابر اختلافات ایدیالوژیکی و مرزی با شوروی ، بطور ماهرانه گاهی مستقل و زمانی هم ، بنابر اقتضای منافع اش ، یا بنفع غرب یا در جهت شرق موضع میگرفت .

واما عده ای از کشورهای جهان ، عمدتاً کشورهای در حال رشد ، که از قید ده ها و صد ها سال سیطره استعماری رهایی یافته بودند و تازه بحیث کشورهای مستقل پا بر صه و جود گذاشته بودند (و تعداد آنها به ۷۰ کشور بزرگ و کوچک میرسید) ، نهضتی را بنام جنبش عدم انسلاک یا کشورهای غیر منسلک در سال ۱۹۵۵ تشکیل دادند که بنام کشورهای جهان سوم نیز یاد میشدند . دولتها و رهبران این دسته از کشورها ، بنابر عوامل متعدد که توضیح

آنها در اینجا نمیکنند ، نتوانستند راه رشد اقتصادی - اجتماعی مستقل یا جهانی واقعاً
سومی را ایجاد نمایند . بنا برمد اخلاط گوناگون سیاسی ، اقتصادی و نظامی توسط
ابرقدرتهای امریکا و شوروی در این کشورها ، عده ای از آنها ، بطور علنی یا مخفی ، یا به
کمپ شرق یا به اردوگاه غرب پیوستند . بنا بر آن ، جنبش عدم انسلاک در اواخر قرن بیستم
با شکست کامل مواجه گشت .

هدف ستراتژیک امریکا و شوروی ، بمثابة رهبران دو قطب متخاصم و آشتی ناپذیر جنگ
سرد ، گسترش سیطره سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی ، نظامی و اید یالوژیکی بر سرتاسر
جهان و در نهایت نابود ساختن جانب مقابل از صحنه جهانی بود . آنها نمیتوانستند یا
بهبتر است گفت نمیخواستند ، به این هدف خود از طریق جنگ مستقیم یا جنگ گرم نایل
آیند ، زیرا ، بعلمتی که هر دو جانب با سلاحهای اتمی مجهز و دارای بزرگترین زرادخانه -
های سلاحهای امحای دستجمعی بودند ، نابودی حتمی هر دو جانب متصور بود . چنانکه
میدانیم امریکا و شوروی ، علیرغم آنکه سلاحهای ذروی خود را مستقیماً بر قلمرو های
یکدیگر نشان گرفته بودند ، در درازنای رویارویی بیش از ۵۰ ساله خود هرگز - حتی
در بحرانی ترین حالات - وارد جنگ مستقیم یا جنگ گرم بر ضد یکدیگر نشدند . بنابراین ،
آنها هدف نزدیک خود را تحت تسلط در آوردن کشورهای جهان سوم تعیین نمودند تا
بدین طریق به هدف نهایی خود برسند . به بیان دیگر ، بجای اینکه مستقیماً با یکدیگر
بجنگند و در نتیجه هردو نابود شوند ، آنها جنگهای معطوف به فتح یکدیگر را به دیگر
سرزمینهای ، بخصوص کشورهای جهان سوم انتقال میدادند و سعی میکردند عمدتاً
دیگران را به جنگ با یکدیگر ، عده ای در حمایت از غرب و شماری در دفاع از شرق ،
وادار نمایند . (مفهوم جنگ سرد در همین حقیقت تلخ نهفته است .)

امریکا و شوروی ، در تلاش برای نفوذ کردن در کشورهای جهان سوم و بمنظور بدست -
آوردن منابع مادی و بازارهای فروش این کشورها ، راه ها و وسایل متعدد دبرای گسترش
سیطره خویش بکار میبردند : از نفوذ استخباراتی و اثرگذاری سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی
گرفته تا براه انداختن کودتاهای نظامی و حتی تهاجم مسلحانه و اشغال نظامی کامل
کشورهای مستقل . در تاریخ جنگ سرد ، ده ها کودتای نظامی سازمان داده شده توسط
سی - آی - و ک - گ - ب در کشورهای آسیا ، افریقا و امریکای لاتین ثبت گردیده
است ، که بطور نمونه میتوان از کودتای ۱۹۵۲ بر ضد دولت ملی و مترقی دوکتور محمد
مصدق در ایران و کودتای ۱۹۷۸ در افغانستان نام برد . همچنان ، میتوان از اشغال نظامی
پانامه توسط امریکا در سال ۱۹۸۹ و اشغال نظامی افغانستان توسط شوروی در ۱۹۷۹

یا دوری نمود. شوروی، با اشغال نظامی افغانستان، از یکسو، بزرگترین خیانت را به مردمان شوروی و افغانستان مرتکب گردید و، از سوی دیگر، بزرگترین خدمت را برای غرب انجام داد، زیرا پس از آن بود که آمریکا و متحدین غربی آن تقویاً تمام جهان، به استثنای اقمارشوروی، بشمول چین، و گروههای هفتگانه و هشگانه مجاهدین افغانی، را برضد شوروی در افغانستان بسیج نمودند و با خرج ده‌ها بلیون دلار خونین‌ترین و ویرانگرترین جنگ را، با استفاده از قلمروهای پاکستان و ایران، در سرزمین افغانها بر راه انداختند که بیش از ده سال طول کشید. از مقدار تار و پود که افغانستان به آخرین نبرد گاه مرگ و زندگی بین ابرقدرت‌های جنگ سرد مبدل گشت، که سرانجام به شکست شوروی و سقوط کامل امپراتوری آن کشور انجامید.

در سلسله زورآزمایی‌های دوطرف جنگ سرد، آمریکا و شوروی وارد پیمانهای نظامی با متحدین خود گردیدند و برخی کشورهای جهان سوم را به عضویت در آنها نیز کشانیدند و با این طریق آنها را از لحاظ سیاسی-نظامی وابسته بخود ساختند. پیمانهای نظامی ناتو، سیپو، سنتو و وارسا از عمده‌ترین آنها بشمار میرود. همچنان آنها مؤسسات بین‌المللی بزرگ، مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، آژانس کمک‌های بین‌المللی (وابسته به غرب) و شورای تعاون اقتصادی متقابل، کومیکان، (وابسته به شرق) را ظاهراً بعنوان نهادهای کمک‌های بین‌المللی ولی در واقع بمثابه ابزارهای اثرگذاری مالی-اقتصادی بر کشورهای جهان سوم و غارت منابع طبیعی آنها بوجود آوردند.

ابرقدرت‌های جنگ سرد، بمنظور اغفال افکار عامه، پروپاگندهای وسیع برای انداختند: یکی تحت شعار آزادی و دموکراسی و دیگری زیر عنوان سوسیالیسم و دکتاتوری پرولتاریا. از آنجا بیکه اکثریت جمعیت کشورهای جهان سوم از لحاظ اقتصادی فقیر و عقب‌نگهداشته شده و از لحاظ اجتماعی محروم از حقوق و آزادیهای مدنی بودند، طبیعی بود که این تبلیغات اثرات خود را بر اذهان آنها میگذاشت. مضاف بر این، آمریکا و متحدین غربی آن، به پیروی از قدرت‌های استعماری، عقاید دینی و اختلافات مذهبی مردمان کشورهای جهان سوم، از جمله کشورهای اسلامی، را مورد استفاده قرار میدادند و سازمانها و گروههای مذهبی افراطی، بخصوص بنیادگرایان اسلامی را تقویت، حمایت و تجهیز مینمودند و آنها را بخاطر مقاصد استعماری خود بکار می‌گرفتند. بارزترین نمونه‌های آنها میتوان در وجود اخوان المسلمین مصر و دیگر کشورهای خاور-میانه، بنیادگرایان ولایت فقیه آخوندهای ایرانی و گروههای بنیادگرای مجاهدین اسلامی در افغانستان و پاکستان مشاهده نمود.

د کتاتورسازی یکی دیگر از سیاستهای نفوذی ابرقدرتهای جنگ سرد بشمار میرفت . آنها از میان دست پروردگان خود در کشورهای جهان سوم ، وفادارترین و بیرحمترین افراد را بقدرت میرسانیدند و آنها را برای پیشبرد مقاصد توسعه طلبانه خویش مورد استفاده قرار میدادند . در تاریخ جنگ سرد ، ده ها دکتاتور بزرگ و کوچک توسط سی-آی-ای و ک-گ-ب در کشورهای جهان سوم بقدرت رسیده اند و مورد حمایت قرار گرفته اند که میتوان ، بمنظور اختصار این نوشته ، بطور نمونه از دکتاتورهای بنام ، که در شرارت و استبداد شهرت جهانی داشته اند ، نام برد : حسنی مبارک از مصر ، آل سعود از عربستان سعودی ، حافظ الاسد از سوریه ، صدام حسین از عراق ، معمرا لقا فی از لیبیا ، رضا شاه از ایران ، جنرال ضیا الحق از پاکستان ، منکستو هالی ماریام از ایتوپیا ، سیسی سیکواز کانگو ، جنرال سوهارتو از اندونیزیا ، فردیناند ماركوس از فلپین ، کمایل سونگ از کوریا شمالی ، پولپوت از کمپوچیا ، لوکاشینکو از بلاروسیه ، نیکولای چاوسسکواز رومانی ، جنرال پنوشه از چیلی و ... این دکتورها ، علیرغم آنکه در شرایط گوناگون و در کشورهای مختلف حکمرانی میکردند و دارای خصوصیات شخصی متفاوت بوده اند ، وجوه مشترک فراوان نیز داشته اند :

خودخواه و خودکام ، بیرحم و دمنش ، آزادی کش و دموکراسی ستیز ، مرتجع و دشمن ترقی ، دروغگو و ریاکار ، نهایت حریص و بغایت دزد ، در مقابله با مردم خود تجا و زگروستمگر ولی در معامله با اربابان خارجی خود با کرنش و چاکرمنش .

ترس آفرینی و شوک درمانی وسیله دیگری بود که عاملین جنگ سرد ، بمنظور ایجاد ترس و وحشت در جهان ، بخصوص کشورهای جهان سوم ، بکار می گرفتند : اتحاد شوروی جهانیان را از هیولای امپریالیزم و نواستعمار غرب میترسانید ، در حالیکه امریکا طبل خطر کمونیزم را مینواخت . آنها ، با استفاده از این وسیله ، رژیمهای استبدادی و توتالیتر و حکام مستبد و اتوکرات را بقدرت میرسانیدند و آنها را مورد حمایت قرار میدادند . علاوه بر این ، در طی بیش از ۵۰ سال جنگ سرد ، امریکا به بهانه خطر کمونیزم و شوروی به بهانه خطر امپریالیزم ، ازیکسو ، مسابقه تسلیحاتی و مخارج نظامی عظیم خود را توجیه مینمودند ، و ، ازسوی دیگر ، دولتهای کشورهای جهان سوم را به خریداری سلاحهای خود تشویق و وادار مینمودند .

نوعی از تعادل ، که در مناسبات بین المللی وجود داشت ، بیشتر بنفع امریکا و شوروی و متحدین هم پیمان آنها بود تا بنفع کشورهای جهان سوم . کشورهای اخیرالذکر جزئی ثباتی ،

جنگهای داخلی، منازعات منطقه‌یی، فقر و تداوم عقبماندگی چیزی دیگری نصیبشان نمی‌شد.

سرانجام جنگ سرد، بنا بر عواملی که حتی توضیح مختصر آن در محدوده این نوشته نمی‌گنجد، در اوایل دهه نود قرن بیستم با سقوط امپراتوری شوروی به پایان رسید. با فرو ریختن اتحاد شوروی، اقامهٔ آن کشور در اروپای شرقی و دیگر مناطق جهان نیز از هم پاشیدند و یکی از قطبهای جنگ سرد برای همیشه از صحنه جهان نابود گردید.

ولی قطب دیگر، یعنی آمریکا و متحدین غربی آن و نیز رژیمهای دست پرورده آنها همراه با حکمای مستبد و دکتاتورهای خودکام در مناطق مختلف جهان باقی ماندند. بقاء یای امپراتوری از هم پاشیده شده شوروی در وجود سیستم جهانی سرمایه داری مدغم گردیدند و چین نیز راه سرمایه داری را در پیش گرفت. بدین ترتیب جهان به جهان یک قطبی تحت رهبری آمریکا مبدل گردید.

برخی دانشمندان و تیوریسینهای آمریکایی، که از پی آمدهای قیامها و آشوبهای جاری در شرق میانه و شمال آفریقا سخت نگران اند، این سوال را مطرح میسازند که آیا این دکتانورها و حکام خودکام، که ده‌ها سال است کشورهای خود را به زندانهای بزرگ برای مردم خود مبدل نموده اند، ارزش آنرا داشتند که آمریکا از آنها حمایت نماید؟ اگر حمایت از این استبدادگران دموکراسی ستیز در دوران جنگ سرد لازم بود، آیا ادامه پشتیبانی از آنها پس از سقوط امپراتوری شوروی و پایان جنگ سرد توجیهی دارد؟

اما تاریخ جنگ سرد و قیامهای انقلابی جاری در شرق میانه و شمال آفریقا بیانگر این حقیقت است که اگر قدرت‌های جنگ سرد تا زمانیکه منافعشان ایجاب میکند از دکتاتورهای دست پرورده خود حمایت میکنند و آنها را در قدرت نگه میدارند، ولی در دو حالت آنها را قربانی مینمایند و از صحنه بیرونشان میکنند: یا هنگامیکه تاریخ مصرف آنها به پایان برسد، یا زمانیکه در برابر توفانهای خشم مردم قرار بگیرند و دیگر قاطعیت حمایت را نداشته باشند.

عوامل اقتصاد

اوضاع اقتصادی ناهنجار کنونی در کشورهای رشد نیافته و کم‌رشد آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به قرون متما دی در گذشته بر میگردد. این کشورها (که در ادوار مختلف به نامهای گوناگون، یعنی کشورهای روبا نکشاف، کشورهای جهان سوم، کشورهای پیرامونی،

کشورهای جنوب نامیده شده اند) نخست برای ده ها سال و برخی از آنها حتی صد ها سال در زیر تسلط و استثمار قدرت های استعماری قرار داشتند؛ سپس برای نزدیک به صد سال معروض به مداخلات، تهاجمات و بهره کشی ابرقدرت های دوران جنگ سرد بودند؛ و بعد از پایان جنگ سرد و آغاز جهان یک قطبی تا کنون بصورت در بست در چنگال نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی قرار دارند.

هدف نهایی آمریکا، چنانکه قبلاً گفته شد، حکمرانی بلا منازع بر سرتاسر جهان و برقراری مناسبات مبتنی بر تسلط آمریکا و تابعیت بقیه جهان است. بهمین جهت است که آن کشور، پس از پایان جنگ سرد، نهادهای سرکوبگرمانند سی-آی-ای و ناتو و مؤسسات مالی بین المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را نه تنها حفظ نمود بلکه آنها را پیش از پیش توسعه و تقویت بخشید.

در طی بیش از ۶۰ سال گذشته سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، برخلاف ادعای غرب، هیچگونه اثری مثبت بر رشد اقتصادی کشورهای پیرامونی نداشته است. بلیونها دلار قرضه این نهادها با شرایط تطبیق طرحهای تجدید ساختاری، یعنی خصوصی سازی اقتصاد، ترویج بازار آزاد و حذف سوبسایدیها، همراه بوده است. تجربه ناشی از بکار بردن این طرحها در کشورهای یاد شده نشان میدهد که طرحهای تجدید ساختاری نتایجی جز تمرکز ثروت در دست نخبگان حاکم، فرار سرمایه بخارج و افزایش فقر در میان زحمتکشان نداشته است.

بطور نمونه، حکومت تحت تسلط جنگسالاران مجاهدین در افغانستان، از یکسو، امتیازات کوپان برای کارمندان دولتی، که بطور عموم فقیر و بی بضاعت اند، را از بین برد و، از سوی دیگر، سکتور مخدرات و دگرگرفته های گلیدی صنایع را، که بطور عنعنوی در انحصار دولت بودند، در اختیار سرمایه داران دلال و برخی رهبران دولت که اکثرشان از کشورهای غربی وارد افغانستان شده اند قرار داده است. هیچگونه قید و شرطی بر این سرمایه داران وابسته به کورپوراسیونهای فراملی غربی در مورد سرمایه گذاری داخلی - که بتوانند هم صنایع زیربنایی را رشد دهند و هم برای میلیونها مردم بیکار زمینه اشتغال فراهم نماید - وجود ندارد. در نتیجه، بجای صد ورکالا، سالانه صد ها میلیون دلار بخارج انتقال داده میشود و ملیونها افغان به ایران، پاکستان و دیگر کشور - های خارجی بمنظور کارهای بی مهارت مینمایند. بررسی ارقامیکه توسط حکومت انتشار یافته است نشان میدهد که ما در افغانستان اقتصاد مبتنی بر تولیدات ملی و عاید ناخالص داخلی نداریم. آنچه که نامش را اقتصاد گذاشته اند، اریکسو، اقتصاد جنگی و اقتصاد

ما فیایی مواد مخدر است و ، از سوی دیگر ، اقتصادی است مبتنی بر معاملات اجاره - داری و قرارداد دی ، و سرمایه تجاری دلالی داخلی و خارجی ، که ستون فقرات آنرا موجودیت نظامی بیش از ۴۰ کشور عضو ناتو و بیش از ۳۰۰ سازمان آن - جی - او تشکیل می دهد .

همچنان موج عظیم جهانی شدن ، که در نیمه دوم قرن بیستم آغاز گردید و تاکنون ادامه دارد ، موجب توسعه بیشتر شکاف بین فقرو ثروت ، هم در کشورهای پیرامونی یا کشورهای جنوب و هم در خود کشورهای پیشرفته صنعتی یا کشورهای شمال ، گردیده است .

علاوه بر آن ، کورپورانه های فراملی ، که حرص و آزشان سرحدی نمیشناسد ، با آلودگی محیط زیست ، جهان را به نابودی میکشاند .

گفته میشود که جهانی شدن (گلوبلیزاسیون) کره زمین را بیک قریه جهانی مبدل نموده است . این ادعا ، بخصوص بادر نظر داشت اینکه نه تنها اقتصاد بلکه تکنالوژی اطلاعاتی نیز جهانی شده است ، کاملاً درست است . اما جهانی شدن سرمایه ، جهانی شدن فقر و جهانی شدن آلودگی محیط زیست و جهانی شدن تسلط نظام سرمایه داری را به همراه دارد . چنین جهانی شدنها بطور طبیعی موجب جهانی شدن نارضایتی عمومی و قیامهای انقلابی توده های مردم نیز میگردد . بنا بر آن ، قریه جهانی ما قریه ایست که در یک طرف آن اقلیتی معدود اربابان زر و زور زندگی افسانه ای را ، بقیمت کاردیگران و غصب منابع طبیعی (ثروت عامه) ، برای خود فراهم نموده است ، در حالیکه در طرف دیگر اکثریت قاطع مردم در شرایط طاقت فرسای ناشی از استبداد ، فقر و بیعدالتی دست و پا میزنند و محروم از هرگونه حقوق و آزادیهای بشری در آلوده ترین محیط زیست « زندگی» میکنند . آیا این قریه شدیدی بی تعادل می تواند در درازمدت به موجودیت خود ادامه دهد ؟ بهیچوجه نی . چنین قریه ای یا ویران میشود ، یا باید خود را با طبیعت دادخواهانۀ بشریت سازگار نماید .

بحران ساختاری

بحران کنونی سیستم سرمایه داری ، که با بحران مالی ۲۰۰۸ در آمریکا آغاز گردید ، از نوع بحرانهای دورانی قرن بیستم نیست . این بحران ، بحران ساختاری است که کلیه سیستم سرمایه داری جهانی را فراگرفته است .

در اثر این بحران، صد ها بانک بزرگ و کوچک و همراه با آنها هزاران مؤسسه مالی، تولیدی و خدماتی ورشکست شدند. میلیون ها کارگران شاغل بیکار شدند و به اردوی بیکاران پیوستند. در حال حاضر، در آمریکا تعداد بیکاران راجستر شده در بخش خصوصی و عامه به بیش از ۱۲ میلیون میرسد. دو میلیون و پنجمصد هزار خانواده، که توان پرداخت اقساط ماهانه را نداشتند، از خانه های شان توسط بانکها و مؤسسات مالی بیرون انداخته شدند و بیخانمان گردیدند.

بمنظور جلوگیری از سقوط فوری کلیه سیستم اجتماعی-اقتصادی، دولت آمریکا با شتاب به عملیات نجات، یعنی اقدامات ضمانتی نقدی متوسل گردید. صد ها بلیون دلار از پول دولت، که دارای عامه شمرده میشود و اصولاً میبایستی در عرصه خدمات عامه و پروژه های عام المنفعه بمصرف برسد، به مؤسسات مالی و استریت سرا زیر گردید. دولت آمریکا در طی سالهای ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹، بیش از ۱۴ تریلیون دلار پول نقد را در شریان های بانکها و مؤسسات مالی بزرگ پمپ نمود.

این بحران بسرعت به دیگر کشورهای صنعتی شمال، بشمول روسیه و چین، نیز سرایت نمود. در نتیجه، کشورهای نسبتاً فقیر اروپایی مانند آیسلند، یونان، ایرلند، ایتالیا و هسپانیه به افلاس مالی دچار گشتند. دولتهای کشورهای غنی جامعه اروپایی، آلمان، انگلیس و فرانسه بکمک آنها شتافتند و آنها را با تادیه ضمانت های مالی مشابه به آنچه که در مورد آمریکا توضیح گردید نجات دادند. باید متوجه بود که عملیات نجات دهی صرفاً برفع بزرگترین کورپوراسیونهای فراملی و بالاترین لایه های اجتماعی بوده است، در حالیکه بر شرایط زندگی لایه های متوسط و پایین جامعه اثرات منفی داشته است.

بحران مالی-اقتصادی به بحران دیگری انجامید: بحران کسربودجه دولتی، که نه تنها دولتهای کشورهای صنعتی غرب بلکه دولتهای کشورهای تمام جهان را فراگرفت و، بنا بر قاعده گلوبلیزاسیون، جهانشمول گردید. در آمریکا، علاوه بر کسربودجه دولت فدرال که اکنون به بیش از ۱۳ تریلیون دلار میرسد، حکومت های ایالتی نیز با کسربودجه مواجه اند. در حال حاضر، از جمله ۵۰ ایالت آمریکا ۴۵ ایالت با کسربودجه بمقیاسهای متفاوت روبرو اند. بطور نمونه، کسربودجه صرفاً ایالت کالیفورنیا به بیش از ۲۶ بلیون دلار می رسد. مجموع کسربودجه ایالت های آمریکا به ۱۵۰ بلیون دلار بالغ میگردد.

اثرات ناشی از بحران ساختاری سرمایه داری جهانی بهمینجا خاتمه نمی یابد. اکنون باید کسربودجه های دولتی، هم در کشورهای بزرگ و کوچک و هم در کشورهای غنی و فقیر،

بقیمت ویرانی بیشتر زندگی مردم ، بخصوص طبقات متوسط و فقیر جامعه ، در طی مدت ۱۰ - ۱۵ سال آینده مرفوع گردد . بنابراین ، مخارج خدمات عامه ، مانند سوبسایدی های مواد اساسی مورد ضرورت روزمره مردم ، خدمات صحی ، آموزش و پرورش ، ترانسپورت و غیره ، یا کاملاً قطع میگردد یا بطور قابل ملاحظه کاهش مییابد ، قیامت مواد خوراکی ، مواد سوخت و غیره بطور سرسام آور بلند میرود . این همه کسرات و گرانیها مردم را به فروخانه خرابی بیشتر سوق میدهد . به بیان دیگر ، کفاره بحران مالی - اقتصادی کنونی جهان را ، که محصول فساد مالی ناشی از بحران ساختاری کنونی سیستم جهانی سرمایه داری است ، باید مردم طبقات متوسط و پایین جوامع کشورهای جهان ، که هیچ نقشی در وجود آوردن بحران نداشته اند ، بپردازند .

در نتیجه ، شکافی هم اکنون بزرگ بین فقر و ثروت بیش از پیش بزرگتر و وسیعتر میشود ، و این امر ، چنانکه می بینیم ، جهان را آستان رویدادهای انقلابی نموده است .

پی آمدها

در طی دهه ها سال گذشته ، عملکرد حکام مستبد و رژیمهای آزادی کش و دموکراسی - ستیز در کشورهای پیرامونی ، ازیکسو ، و سیاستهای نواستعماری غرب ، ازسوی دیگر ، موجب نارضایتی عمومی مردم و ایجاد جنبشهای انقلابی برضد رژیمهای استبدادی و نظام سرمایه داری جهانی گردیده است .

نخستین موج این نارضایتی عمومی در وجود جنبشهای دموکراتیک در برخی کشورهای امریکای لاتین ، سالها قبل از بحران ساختاری کنونی سیستم جهانی سرمایه داری ، تبلور یافت و بطور آرام و صلح آمیز رشد نمود . احزاب ، سازمانها و نیروهای ملی - دموکراتیک و ترقی خواه ، که در دوران جنگ سرد مشغول جنگهای گوریلابی و کودتاهای نظامی بودند ، شیوه کار سیاسی و تاکتیکهای خود را عمیقاً مورد تجدید نظر قرار دادند . آنها از دیپلوماسی اسلحه و صندوقهای مرمی بسوی تالارهای پارلمان و صندوقهای آرای عامه روی آوردند .

در طی ۲۰ سال اخیر ، این نیروها در کشورهای ونزوئلا ، اکوادور ، چیلی ، آرژانتین ، بولیوی ، نکاراگوا و برازیل از طریق انتخابات عمومی به پیروزی رسیدند و حکومت های ائتلافی متشکل از شخصیت ها ، احزاب و نیروهای ملی گرا و چپ ، روشنفکران شهری ، خورده بورژوازی ، متشبهین خصوصی و گروههای بومی و مذهبی تشکیل دادند و به سوی اعمار یک نظام عادلانه در حرکت اند . دلیل اینکه چرا نیروهای ضد آزادی و

عقب‌گرای داخلی و حامیان خارجی آنها در منحرف ساختن یا سرکوب این جنبشها با موانع و مشکلات جدی روبرو اند همانا خصلت دموکراتیک و وسیع‌البنیاد بودن آنهاست.

چنین جنبشهای مردمی در دیگر مناطق جهان نیز در حال تکوین است.

اما اوضاع در کشورهای نفت خیز شرق میانه و شمال آفریقا، تا همین دوسه ماه گذشته، ظاهراً آرام بنظر میرسد و چنان مینمود که همه چیز بر وفق مراد حکام مستبد و حامیان غربی آنهاست. از آنجاییکه برای اقتصاد کشورهای پیشرفته صنعتی غرب نفت حیثیت آب حیات را دارد، هر دو جانب معامله، هم آمریکا و متحدین غربی آن - که معتاد به نفت اند - و هم حکامی مستبد کشورهای شرق میانه - که معتاد به پترو دلار اند - تمام توجه خود را به این امر متمرکز نموده بودند که پایپ لاینهای نفت بطور مصون و بدون وقفه جریان داشته باشد.

غریزه ارضای اعتیاد به نفت، سکانداران کشورهای غربی را واداشته بود که به سرزمینهای نفت خیز بحیث کشورهای مستقل نی بلکه بمثابه ستیسنهای نفتی بنگرند: ستیشن عربستان سعودی، ستیشن کویت، ستیشن ایران، ستیشن عراق و غیره. دکتا-تورهای منطقه، که در نقش پاسداران ستیسنهای نفتی اجرای وظیفه مینمودند، کشورهای خود را بمثابه املاک شخصی خویش و مردم خود را بحیث رعایای مطیع و بی‌اراده تلقی میکردند. این حالت را هر دو جانب ابدی تصور میکردند. پیام آمریکا و متحدین غربی آن به پاسداران ستیسنهای نفتی صریح و بی‌پرده بوده است:

« بچه‌ها! شریانیهای نفت را جاری نگهدارید. از شما نفت، از ما دلار. اینک شما با بلیونها پترو دلار چه میکنید کار خود شماست. ما کلیپتوکراسی ++ (دزد سالاری) شما را درک میکنیم و در آن غرض و مرضی نداریم. با اسراییل، این فرزند یکدانه و نازدانه ما، کاری نداشته باشید و بگذارید بی درد سر مشغول بازیهای خود باشید. در فکر مردم خود نباشید. تجربه صدها سال تسلط استعماری ما نشان میدهد که آنها مردمی شریف و صبور هستند. مردان را در تابعیت و محرومیت و زنان را تحت ستم دوگانه نگهدارید. شما در فساد و سوء اداره پید طولاً دارید و ما در این مورد گفتنی بی نداریم. در مورد اینکه با مخالفین سیاسی خود چگونه رفتار نمایید، شما تجربه دراز و دست‌باز دارید: کسانی را بنام کافر و ملحد و کمونست وعده‌ای را بعنوان مسلمان تروریست بکشید و ببندید. هر کسیکه سرمایه‌ها را تلفت بلند میکند با همان سلاحهای که ما در اختیارتان قرار داده‌ایم آنانرا سرکوب کنید. خلاصه، هر چه که دل‌تان می‌خواهد بکنید. ما، که اشخاصی متمدن

هستیم ، درامور داخلی شما مداخله نمیکنیم(!) و کاری بکارتان نداریم . راستی ، یک تفاهم کوچک ولی خیلی با اهمیت را نباید فراموش کرد و آن اینکه ، بنا بر مجبوریتها یی که ما داریم ، اگرگاه و بیگاه در مورد نقض حقوق بشرو فقد ان د موکراسی از شما انتقاد های نرم و دوستانه میکنیم آنرا نادیده و ناشنیده بگیرید . شما هم متقابلاً اگر سیاست تان ایجاب می کند میتوانید هرگونه حرفهای رکیک و دشنا مهایی هستریک نثار ما کنید و هرگونه «جنگ زرگری» علیه ما براه بیاندازید . توجه کنید ، بچه ها ! چه معامله ای بهتر از این میتوان یافت ؟ بقول معروف ، هم لعل بدست آید و هم دل یا رنرنجد ! » .

اولیای امورکشورهای صنعتی غرب در طی ده ها سال پیا پیا مهایی با چنین محتوی را بطوری پیگیروسیستماتیک درگوشها و مغزهای نه تنها پارسد اران استیشن های نفتی بلکه حاکمان مستبد و دکتاتورهای خود کامه درسرتا سرجهان نیز تزریق مینمودند .

باین ترتیب ، خاطر هر دو جانب معامله راحت بود . آنها در خلسه ناشی از رضای اعتیاد های خود غرق بودند و بقول معروف در خواب خرگوش فرورفته بودند و تصوراً آنرا نمیکردند که روزی ، در گوشه ای از جهان ، جوانی تعلیم یافته (محمد بو عزیز تونسی) از فرط ما یوسیت ناشی از بیکاری و تحقیر خود را آتش میزند و آتش او جرقه ای میشود برای مشتعل ساختن کوه های آتشفشانی خشم توده های ملیونی مردم در سرتاسر شرقمیانها و شمال افریقا ، که میتوان آنرا دومین موج جنبشهای مردمی علیه حکام خود کامه ورژیمهای استبدادی آنها در آسیا ، افریقا و امریکای لاتین بحساب آورد .

در ایران ، یکی از مهمترین کشورهای شرقمیانها ، نیز اعتراضات مردم برضد رژیم آخوند- های آنکشور ، که سالها قبل از رویدادهای انقلابی اخیر در منطقه عربی شرقمیانها آغاز گردیده بود ، بطور پیگیر ادامه دارد . جنبش سبز ایران ، علیرغم اقدامات سرکوبگرانه رژیم دکتاتوری احمدی نژاد و زندانی ساختن رهبران جنبش ، به مبارزات و قیامهای خود به اشکال و در ابعاد مختلف ادامه میدهد . چگونگی انکشاف اوضاع در ایران برای افغانستان اهمیت بسزایی دارد . افغانها باید از جنبش آزادیخواهی برادران و خواهران ایرانی خود حمایت و پشتیبانی نمایند و از تجارب گرانبهای آن بیا موزند .

بدون تردید انفجارات انقلابی در شرق میانها فراموشناپذیر و جنگسالاران جنایتکار حاکم بر سر نوشت مردم افغانستان را نیز سخت نگران ساخته است ، زیرا آنها بخوبی میدانند که مردم رنجدیده و جنگ زده افغانستان هم از اعمال ضد ملی آنها و حاکمان خارجی شان

و هم از مصایب بیشمار جنگ به ستوه آمده اند. حکمرانان فاسد و مستبد افغانستان و اشغالگران خارجی باید بدانند که مردم افغانستان بیش از هر کشور دیگری جهان برای تحولات اساسی در جهت استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی ضرورت دارند و بخاطر آن می‌زنند. آگاهی مردم، بخصوص نسل جوان، روز بروز بسطوح بالاتر ارتقا می‌یابد. تصادفی نیست که اخیراً ملایبانی، طی بیانیه‌ای، همکاران آنها را از « جوانان فیس بکی » برحذر نموده است.

جنبش‌های اعتراضی به کشورهای پیرامونی محدود نمانده است. همزمان با قیام‌های شرقیانه، کارگران و کارمندان بخش سکتور عامه در ایالت وسکانسن آمریکا، در فبروری امسال، مقررآنها را از کار اخراج نمودند و در آنجا، مانند میدان التحریر قاهره، شب و روز تحصن نمودند و به تظاهرات اعتراض آمیز در داخل و خارج تعمیر دست زدند که تاکنون ادامه دارد. اعتراض کنندگان به اقدام ضد کارگری گورنر (جمهوری خواه) ایالت وسکانسن مبنی بر محدود ساختن حقوق دفاعی استجمعی کارمندان عضو اتحادیه کارگری، که قرار بود توسط مجمع قانونگذاری ایالتی تصویب گردد، مخالفت می‌نمایند. برخی از اعضای مجمع قانونگذاری (مربوط حزب دموکرات) بمنظور دفاع از خواست کارگران و جلوگیری از تصویب قانون پیشنهادی، تالار مجلس نمایندگان ایالتی را ترک گفتند و به ایالت همجوار فرار نمودند. کارمندان عضو اتحادیه‌های مشابه در ایالت‌های همجوار بخاطر ابراز همبستگی با کارمندان وسکانسن به تظاهرات آنها پیوستند. به تعقیب آن، کارگران و کارمندان سکتورهای عامه و خصوصی در تمام ایالت‌های پنجاه گانه آمریکا بمنظور اظہار همبستگی با کارمندان وسکانسن دست به تظاهرات و اعتصابات زدند. در حقیقت امر، تضاد بین کاروسرمایه در آمریکا، که مرکز بحران ساختاری سرمایه داری جهانی است، روز بروز عمیق تر میشود.

با در نظر داشت اینکه قیامها و توفانهای انقلابی در شرق میانه و شمال آفریقا یک امر تصادفی، موضعی و منطقه‌یی نیست و محصول بحران ساختاری نظام سرمایه داری جهانی است، به یقین میتوان گفت که چنین اوضاع انفجاری در دیگر مناطق و کشورها- های جهان نیز، دیر یا زود، فوران خواهد نمود.

درسها

درسهایی را که میتوان و باید از قیامها و توفانهای انقلابی در شرق میانه و شمال آفریقا آموخت بطور آتی جمع بندی می‌گردد:

- دموکراتیک بودن و وسیع بودن پایه اجتماعی قیامها: با این معنی که تمام طبقات و اقشار اجتماعی، اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران شهری، مردان، زنان و نوجوانان، نیروها، احزاب و گروههای ملیگرا، ناصریستها، چپ و ترقیخواه، خورده بورژوازی و بورژوازی ملی، کسبه کاران، اسلامگرایان و مسیحیان و دیگر گروههای مذهبی و سیکولر در آن اشتراک دارند.
- جوانان ستون فقرات و نیروی محرکه جنبش راتشکیل میدهند. بی جهت نیست که برخی ژورنالیستان امریکایی جنبشهای انقلابی شرق میانه و شمال آفریقا را «زلزله جوانان» یا «جوان لرزه» نام گذاشته اند.
- جنبشهای انقلابی بطور عموم صلح آمیز بوده اند. انقلابیون صرفاً زمانی به خشونت و وسایل قهرآمیز متوسل گردیده اند که موردتهاجم قوای مسلح رژیمهای حاکم یا نیروهای ضد انقلابی قرار گرفته اند.
- اعتصابات عمومی اصناف مختلف مردم از اهمیت بسزایی برخوردار است. نمونه مصر نشان داد که این اعتصابات همراه با تظاهرات پیگیر قیام کنندگان جریان امور روزمره را فلج ساخت و رژیم را، که در ابتدا از خود مقاومت نشان میداد، بوحشت انداخت و آنرا به عقبنشینی وادار ساخت.
- غلبه بر فرهنگ ترس: به این معنی که قیام کنندگان قبل از آنکه بردکتاتورهای حاکم یا رژیمهای استبدادی پیروزگردند، بر ترس خود غلبه نمودند. به بیان دیگر، انقلابیون در قدم نخست در وجود خود، در ذهن و روان خود، انقلاب نمودند، و این امر آگاهی سیاسی آنها را بطور قابل ملاحظه افزایش بخشید.
- نقش قوای مسلح، بخصوص اردو، دارای اهمیت فراوان است. قیامهای تونس، مصر، بحرین و لیبیا نشان داد که در آنده از کشورهاییکه در آنها صفوف اردو در اثر جلب واحضار عمومی (سربازگیری اجباری) تشکیل گردیده اند، اردو یا موقف حمایت از قیام را اتخاذ نموده (مانند تونس) یا موضع بیطرفانه گرفته است (مانند مصر). در حالیکه در کشورهایمانند بحرین، لیبیا و دیگران، که در آنها اردو یا قوای مسلح از استخدام شوندهگان اجیر تشکیل یافته است، قیام کنندگان با دشواریها مواجه بوده اند. در افغانستان، پس از آنکه اردوی مبتنی بر جلب واحضار عمومی در اثر جنگهای داخلی بین تنظیمهای مجاهدین بنیادگرای اسلامی در سالهای ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۰ از هم پاشیده شد، بعد ازتهاجم امریکا در ۲۰۰۱ قوای مسلح جدید (پولیس و

اردو) از افراد اجیرتشکیل گردید. اما باید متوجه بود که در این را بطنه نمیتوان یک الگوی مشخص برای همیشه تعیین نمود. حتی در کشورهای بیکه قوای مسلح آنها از اجیران استخدام شده ترکیب یافته است، بخصوص در کشورهای که در آنها قوای مسلح عمدتاً از میان طبقات و گروه های اجتماعی متوسط و پایین استخدام گردیده است، امکان زیاد وجود دارد که در طول زمان، بخصوص در حالتیکه رژیم به اعمال وحشیانه و سرکوب همگانی متوسل میگردد، قوای مسلح یا حداقل بخشی از آن در دفاع از مردم موضعگیری نماید.

— نقش رسانه های جمعی، بخصوص رسانه های جمعی خصوصی (راديو، تلویزیون، روزنامه ها و دیگر نشرات مطبوع)، بمثابه وسایل خبری عمومی ملی و بین المللی، و رسانه های اجتماعی (شبکه های اینترنتی — فیس بوک، توئیتر و غیره) بشمول تلفونهای دستی و سیار، بحیث وسایل ارتباطی دهنده و سازماندهنده، دارای اهمیت عظیم و بیسابقه اند.

— امریکا و متحدین غربی آن سیاست دوپهلوی و موقف ریاکارانه اتخاذ نموده اند. آنها از یکسو از مردم و اعتراض کنندگان اظهار پشتیبانی مینمایند و، از سوی دیگر، از «انتقال منظم به دموکراسی» حرف میزنند و جانبین را به خود داری و عدم خشونت فرامیخوانند، که تلویحاً به معنی دفاع از دکتاتورها و رژیمهای منفور آنهاست. آنها با حرکات و ژستهای گوناگون به دکتاتورهای مانند معمر القذافی در لیبیا، عبدالله صالح در یمن، آل خلیفه در بحرین، آخندهای بیت ولایت در ایران و آل سعود در عربستان سعودی چراغ سبز میدهند که مردم خود را وحشیانه سرکوب نمایند.

— بنظر میرسد که پاشنه آشیل یا نقطه ضعف قیامهای جاری در شرق میانه فقد ان احزاب و سازمانهای متشکل ملی-دموکراتیک در اینکشورهاست. برخی تحلیلگران معتقد اند که چنین احزاب میتوانست نه تنها قیامها را منسجم و سمد هی نمایند بلکه گذار از قیام به انقلاب را رهبری و تسهیل نمایند. اما شاید این شگرد تاریخ است که مستقل از ذهن انسانها جریان دارد. اگر در گذشته سازمانها و رهبران سیاسی قیامها و انقلابها را براه می انداختند و آنها را رهبری میکردند، در دوران کنونی این قیامها و انقلابهای خود جوش مردم اند که رهبری خود را از بطن خود بوجود می آورند.

حرف آخر

آنچه که در شرق میانه و شمال آفریقا میگذرد، در مرحله قیامها و توفانهای انقلابی قرار دارد و تا کنون به انقلابهای واقعی، یعنی تحولات بنیادی در سیستمهای اجتماعی-اقتصادی در این کشورها، مبدل نگشته است.

با در نظر داشت اینکه بعد از تونس و مصر، دکتاتورها و حکام خودکام در دیگر نقاط داغ مقاومت مینمایند، آیا قیامها و توفانهای انقلابی مردم به نخستین پیروزی، یعنی سرنگونی دکتاتورها خواهد انجامید؟ با توجه به اینکه در کشورهایی مانند تونس و مصر، علیرغم برخی تغییرات که اهمیت خود را دارد، رژیمها و نظامهای حاکم هنوز پابرجا و دست نخورده باقی ماندهاند، آیا قیامها و خیزشهای انقلابی به انقلاب واقعی مبدل خواهند شد؟ آیا انقلابهای مورد نظر، مانند انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب ۱۹۷۹ در ایران به بیراهه خواهند رفت؟ آیا نیروهای ارتجاعی منطقه و حاکمان غربی آنها، که در کمین نشستهاند و اهرمهای اساسی قدرت و تجارب سالیان متمادی حکمرانی را در اختیار دارند، خواهند توانست بر امواج توفانهای ناشی از خشم انقلابی مردم سوار شوند؟ آیا نیروهای بنیادگرای اسلامی، مانند ایران، خواهند توانست انقلاب را گروگان بگیرند و رژیمهای مذهبگرای ارتجاعی را بر مردم تحمیل نمایند؟

پاسخ درست به این سواها در حال حاضر امکان پذیر نیست. ولی آنچه که روشن و غیرقابل تردید است اینست که اکنون سد ارتجاع و امپریالیسم در منطقه و در جهان درز کرده است. این سد، هر قدر هم که تحکیم گردد، سرانجام در اثر ادامه قیامها و توفانهای انقلابی خواهند شکست و سیلاب انقلابی مردم کلیه موانع و استحکامات را در خود غرق خواهد کرد. شرقمیانها دیگر شرقمیانها در پیروزی نخواهد بود و جهان دیگر جهان گذشته نخواهد بود، زیرا چرخ روزگار به عقب برنمیگردد.

همچنان سوالی بمیان می آید که آیا اوضاع انفجاری ناشی از بحران ساختاری کنونی سرمایه داری جهانی، که قیامها و انقلابهای شرقمیانها و شمال آفریقا جز آنست، سرانجام

به کجا خواهد انجامید؟ پاسخ روشن است: بطور ناگزیر به همانجا که آغاز آنرا هم اکنون در وجود جنبشها و قیامهای مردمی در شرق میانه میبینیم و انجام آن بی تردید یا سوسیالیزم است یا بربریت.

میخواهم با تأکید خاطر نشان سازم که در مورد مفهوم سوسیالیزم نباید مغالطه کرد. منظورم نه سوسیالیزم انحرافی شوروی است که حقا سزاوار سقوط بود، زیرا سوسیالیزم شوروی را میتوان هر چیز نام گذاشت بجز سوسیالیزم. و نه مقصودم نظام ترکیبی مضحک چین امروزی است، زیرا آنچه که رهبران چین آنرا «سوسیالیزم با مشخصات چینی» مینامند چیزی جز الیگارشی یک حزبی نیست. هدف من سوسیالیزم واقعی است، سوسیالیزم قرن بیست و یکم، یعنی نظام مبتنی بر اصول استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، که بدون تردید آمدنی است، زیرا خمیرمایه مادی و معنوی آن سالهاست که جان گرفته است و طبیعه آن هم اکنون در افق زمان هویداست.

++ (kleptocracy) کلپتوکراسی (دزدسالاری)، از واژه یونانی کلپتیس، به معنی

اعتیاد دایمی به عمل دزدی، گرفته شده است. کلپتوکرات کسی را گویند که دارای گرایش دایمی به فرآیند دزدیدن است، نه بعلت احتیاج بلکه در اثر عادت همیشگی.

=====

